آداب باطنی حج (برداشتي از عارفانه‌هاي حج در كتاب «محجة البيضا»ي فيض كاشان)

جواد محدثي

مرحوم فيض كاشاني که به داشتن ديدگاه‌هاي لطيف و برداشت‌هاي عرفاني و نوآوري در تبيين معارف ديني مشهور است، دركتاب «محجّة البيضاء»، در فصل مربوط به حج،1 ‌ پس از مباحثي دربارة فضيلت حج، فضيلت خانة خدا و مكّه، فضيلت يا كراهت اقامت در مكّه و برتري مدينه بر شهرهاي ديگر، شرايط وجوب حج، ترتيب اعمال حج و آداب آن‌ها، زيارت مدينة منوّره و اهل بيت و آداب آن، بخش سوّم مباحث را با عنوانِ «آداب دقيقه و اعمال باطنه»2 به بيان آداب و اسرار باطني حج اختصاص داده است.

آنچه مي ‌ خوانيد، فشرده ‌ اي است از مطالب اين بخش:

1. دقايق آداب

در اين زمينه، ده نكته و ادب و آداب بيان شده كه خلاصة آن‌ها از اين قرار است:

اول: حلال بودن نفقه و خرج سفر حج و پيوسته بودن دل به خدا و قصد خالص داشتن در اين سفر معنوي و پرهيز از هرچه كه توجّه را از خداوند باز مي‌دارد.

دوم: همكاري نداشتن با دشمنان خدا و باج ندادن به رهزنان و حفظ عزّت و كرامت نفس.

سوم: توسعه در رهتوشه و دست و دل بازي در خرج در راه خدا و داشتن سفري كرامت‌مندانه و بزرگوارانه.

چهارم: پرهيز از ناهنجاري اخلاقي و جدل و دشنام و حرف‌ها و كارهاي لغو و هوس آلود.

پنجم: سفر پياده به خانة خدا در صورت امكان، به شرط آن‌كه حال عبادت او را از بين نبرد و خستگي به بدخلقي‌اش نكشاند.

ششم: پرهيز از محمل و كجاوه نهادن بر مركب و بارسنگين ننهادن و رفق و مدارا با آن.

هفتم: غبارآلود و خاكي و متواضعانه ره سپردن و پرهيز از آنچه او را به تفاخر و غرور و خودنمايي بيالايد.

هشتم: رعايت حق حيوانات و مركب‌هاي سواري و بار بيش از حدّ برآن‌ها نگذاشتن و فرصت استراحت به آن‌ها دادن.

نهم: قصد قربت در قرباني و ريختن خون ذبيحه و تقديم بهترين و چاق‌ترين قرباني و پرهيز از چانه‌زني در خريد آن.

دهم: خرسندي از آنچه در اين راه خرج مي‌كند و آن را خسارت و مصيبت نشمردن و داشتن طيب خاطر در هزينه‌هاي اين سفر.

(در کتاب، نكات ياد شده، همراه با برخي روايات و نمونه‌هايي از سيره است كه جهت اختصار، از ذكر آن‌‌‌ها پرهيز شد.)

2. آداب باطني

در اين قسمت، با بيان اين‌كه انديشيدن دربارة آداب و اسرار و رموز اين سفر و درك معاني اعمال از آغاز تا انجام و داشتن شوق و معرفت در همة مراحل آن، بهره‌وري از حج را مي‌افزايد، به نكات و آدابي به عنوان رمز كليد و كليد رمز گشودن اسرار اين عبادت اشاره مي‌كند؛ اين اسرار و آداب باطني عبارت‌اند از:

\* فهم

راه رسيدن به خدا، دوري و وارستگي از شهوات و خدايي بودن در همة حركات و سكنات است. رمز گرايش رهبانان در آيين‌هاي گذشته به گوشه‌گيري و خلوت‌گزيني و غارنشيني، رسيدن به مقام «انس با خدا» بوده است. وقتي آن شيوه‌ها متروك شد و مردم به لذايذ دنيوي روي آوردند، خداوند متعال پيامبر واپسين را برانگيخت تا احياگر راه آخرت و تجديد كنندة سنت‌هاي پيامبران آسماني در سلوك معنوي باشد.

پيامبر خدا(ص) به‌جاي رهبانيت «جهاد» و«حج» را بيان فرمود. خداوند، كعبه و اطراف آن را حرم خويش قرار داد. عرفات را همچون صحني در آستانة درگاهش بر شمرد و با تحريم محرمات احرام، حرمت و قداست اين حرم را روشن ساخت و اعمال حج را كه خردها به رمز و راز آن پي‌نمي‌برد، وسيلة آزمون تعبّد و پذيرش و اطاعت بندگان قرار داد، تا انجام اين كارها كه به ظاهر لذّتي براي نفس ندارد، تنها با انگيزة اطاعت فرمان و ابراز بندگي صورت پذيرد و لبيك گويي به دعوت او، رمز انقياد و سر سپردگي در پيشگاهش باشد، تا مردم از هواي نفس رها شوند و شرط بندگي به جا آورند.

اگر مردم اين رازها را «فهم» كنند. از صدور آن همه تكليف و فرمان و واجبات، تعجّب نخواهند كرد. در فهم اصل حج، همين نكته بس است.

\* شوق

«شوق» پيامد «فهم» است. وقتي روشن شد كه كعبه خانة خداست و آن‌كه به حج مي‌رود، گويا به قصد زيارت خدا سفر مي‌كند و هركه آهنگ زيارت خدا كند، از ديدار روي يار و برخورداري از نگاه عنايت آميز او در ميعادگاه آخرت محروم نخواهد بود. شوق ديدار خدا، شوق اسباب ديدار را هم پديد مي‌آورد. مشتاق پروردگار، به هرچه كه به محبوبش منتسب باشد مشتاق است. خانه، خانة خداست و همين كافي است كه دلدادة خدا را مشتاق اين سفر كند، تا هم خانة خدا را ببيند، هم با چشم دل خدا را بنگرد.

ديدار خدا بود ميسّر با ديدة دل، نه ديدة سر

\* عزم

زائر بايد بداند كه با عزم حج، از خانواده و وطن و شهوات و لذّات جدا مي‌شود و به زيارت خانة خدا روي مي‌آورد. پس بايد قدر خانه و صاحب خانه را بزرگ شمارد و از عزم خطير خويش آگاه باشد و عزم خود را خالص براي خدا سازد و دور از ريا و سُمعه باشد و بداند كه از نيت و عملش تنها آنچه براي خدا خالص باشد پذيرفته است و چه زشت است كسي آهنگ خانة آن فرمانروا کند، ولي مقصودش غير او باشد. پس بايد عزم خود را تصحيح كند و از هر چه كه شائبة ريا دارد بپرهيزد.

\* قطع وابستگي

مقصود از آن، رّد مظالم و توبة خالص و اداي حقوق بندگان است. همچون طلبكار حاضري كه يقة او را چسبيده و مي‌گويد: كجا مي‌روي؟ مي‌خواهي به خانة خداوند بروي در حالي كه در همين جا و در خانة خودت، فرمان او را اطاعت نمي‌كني. آيا شرم نمي‌كني كه گنهكارانه به محضرش باريابي و تو را نپذيرد؟ اگر مي‌خواهي زيارتت مقبول افتد، فرمانش را

اجرا كن، حقوق مردم را بپرداز و از همة گناهان توبه كن و پيوند دل را از همه بگسل و با روي دل به سوي او روان شو. اگر چنين نكني، ره‌آورد سفرت جز رنج راه و باديه و جز طرد شدن از درگاه نيست. پيوند خود را از وطن چنان بگسل كه گويا ديگر بر نمي‌گردي و وصيت نامه‌ات را بنويس و با اين قطع علاقه‌ها از خانه و زندگي براي سفر حج، به ياد قطع علاقه‌ها از دنيا و رفتن به سفر بي‌برگشتِ آخرت باش. كسي كه آمادة سفر حج مي‌شود، نبايد از سفر آخرت غافل شود.

\* زاد و توشه

رهتوشه را بايد از راه حلال به دست آورد و اگر احساس كرد كه بر افزودن ره‌توشه حريص است و در پي‌ِ چيزهايي است كه در طول سفر بماند و فاسد نشود، به ياد آورد كه سفر آخرت طولاني‌تر است و رهتوشة آن تقواست و هرچه ـ جز تقوا است ـ بايد بگذارد و برود و در همان منزل اول از دست او مي‌رود. پس بكوشد اعمالش، كه همراه او در اين سفر است و توشة آخرت است، بي‌عيب و دور از ريا و تقصير باشد.

\* مَركب

وقتي مركب فراهم شد، در دل خدا را شاكر باشد كه آن را برايش مسخّر ساخته تا بارش را به دوش بكشد و در همان لحظه به فكر مركبي باشد كه او را به سوي خانة آخرت مي‌برد؛ يعني «تابوت». سفر حج از يك جهت شبيه سفر آخرت است. آيا اين مركب مي‌تواند او را به سراي آخرت برساند؟ چه بسا مرگش چنان نزديك باشد كه پيش از سوار شدن بر مركب، او را در تابوت بگذارند! سفر قطعي است، ولي اسباب سفر معلوم نيست مهيّا باشد. پس به فكر تهية مركب و زاد و توشة آن سفر باشد.

\* جامة احرام

وقتي جامة احرام مي‌خرد، به فكر كفن باشد. شايد پيش از آن‌كه به نزديكي خانة خدا برسد و دو جامة احرام را بپوشد، مرگش مقدّر و نزديك باشد و كفن پيچ شود! همان‌گونه كه لباس احرام با لباس معمولي متفاوت است، لباس ديدار خدا (كفن) نيز با لباس‌هاي دنيايي تفاوت دارد.

\* خروج از خانه

وقتي از خانه و شهر خود خارج مي‌شود، بداند كه از خانواده و وطن جدا مي‌شود و در سفري كه شبيه به مسافرت‌هاي ديگر نيست، به سوي خدا مي‌رود. دل را متوجّه مقصد و مقصود كند و متوجه باشد كه در زمرة زائراني است كه دعوتش كرده‌اند و اجابت كرده و مشتاقانه ره مي‌سپارد و از ديگران گسسته به سوي خدا مي‌رود و به ديدار خانه‌اي با شرافت نايل مي‌شود و ديدار خانة خدا به جاي ديدار خداست. دل را به اميد آن‌كه به محبوب برسد و مقبول او شود آماده سازد و به فضل و رحمت الهي اميدوار باشد و پندارد كه اگر در اين راه مرگش هم فرا رسد، ميهمان خداست و اجرش با اوست.3

\* از صحرا تا ميقات

وقتي راه‌ها را پيمود و دشت‌ها را پشت سر گذاشت و به «ميقات» رسيد و در راه، آن همه گردنه‌ها را ديد، به ياد آورد كه از دنيا تا آخرت نيز راهي دراز و پر از گردنه‌ها و خوف و هراس‌‌هاست تا آن‌كه به ميقات قيامت برسد. اگر در راه حج، بيم رهزنان بود، در مسير آخرت، سؤال نكير و منكر است. اگر در صحرا و باديه، خوف مار و عقرب و درندگان است، در قبر هم مارها و حشرات است. اگر در اين سفر از خويشان و بستگان دور مي‌شود، خانة قبر هم سراي وحشت و تنهايي و غربت است و ياد اين همه هول و هراس، او را به فكر ره‌توشة آخرت اندازد.

\* احرام

وقتي به ميقات مي‌رسد و لبيك مي‌گويد تا مُحرم شود، آن را اجابت دعوت خدا بشمارد و به قبول او اميد بندد و از ردّ او بيم داشته باشد و بين خوف و رجا به سر برد و تكيه‌اش به كرم الهي باشد. از سفيان بن عُيينه نقل شده که گفت:

وقتي امام سجاد علیه السلام مي‌خواست لبيك احرام بگويد، رنگ از چهره‌اش مي‌پريد و مي‌لرزيد و زبانش به گفتن لبيک نمي‌چرخيد. وقتي علّت را مي‌پرسيدند، مي‌فرمود: مي‌ترسم از سوي خدا ندا آيد كه «لا لبّيك و لا سعديك!» و چون لبيك مي‌گفت، از هوش مي‌رفت.

حاجيِ لبيك گو آنگاه که صدايش را در ميقات به لبّيك بلند مي‌كند، به ياد آورد كه در روز قيامت نيز خلايق با نفخ صور و در اجابت دعوت خدا، از گورها بر مي‌خيزند و در عرصات محشر گرد مي‌آيند و در دو گروه‌اند: «ممدوح و پسنديده» يا «مبغوض و نكوهيده» و به عبارت بهتر، يا مقبول‌اند يا مردود و همچنان در حالتي ميان بيم و اميد.

\* ورود به مكّه

زائر وقتي به مكه رسيد، به ياد آورد كه به حرم امن پا نهاده و اميد به ايمني از عقاب الهي داشته باشد و در همان حال، بيمناك باشد از اين‌كه مبادا شايستة قرب نباشد و با ورودش به حرم، مستحق خشم الهي گردد...

كه تو در برون چه كردي كه درون خانه آيي!

و چون نگاهش به «كعبه» افتاد، عظمت خانة خدا بر دلش افتد و چنان پنداردكه گويا صاحب خانه را مي‌بيند و بر توفيق اين ديدار، خدا را شاكر و اميدوار باشد كه از ميهمانان پروردگار به شمار آيد و به يادآورد كه در قيامت نيز مردم به شوق بهشت به عرصات محشر مي‌آيند ولي بعضي را به بهشت راه مي‌دهند و برخي را برمي‌گردانند. باز هم حالتي ميان خوف و رجا.

\* طواف

زائر، طواف را نماز و عبادت بشمارد. قلبش را آكنده از خشيت و خوف و اميد و محبّت كند و در حال طواف، خود را شبيه فرشتگاني بداند كه بر گرِد عرش الهي طواف مي‌كنند. بداند كه مقصود، تنها طواف جسم برگرد كعبه نيست، بلكه چرخيدن دل بر محور «ياد خدا» است. با ياد او طواف را آغاز كند و به انجام برساند. طواف اصلي را طواف دل در حضرت مولا بداند و اين طواف ظاهري را راهي براي طواف باطن و ملكوت به حساب آورد. فرشتگان به طواف عرش مشغول‌اند و چون بندگان به رتبة آنان نمي‌رسند، مأمورند كه برگرد كعبه بچرخند تا فرشته‌سان شوند!

\* استلام

وقتي حجر الأسود را لمس مي‌كني، آن را بيعت با خدا براي طاعت بدان و مصمّم باش كه به اين بيعت وفادار بماني. هركه پيمان بندد و عهد شكني كند، سزاوار نكوهش است. ابن عباس از حضرت رسول(ص) روايت كرده است كه فرمود: حجرالأسود، دست خدا در زمين است و با آن با بندگانش مصافحه مي‌كند، آن‌سان كه كسي با ديگري دست مي‌دهد.4

وقتي زائر كعبه، از پردة كعبه مي‌آويزد و خود را به «مُلتَزم» مي‌چسباند، نيتش طلب قرب حق و شوق و محبت بيت و صاحب بيت باشد و با اين لمس، تبرّك بجويد و در جاي جاي خانة خدا خود را در حصار امن الهي قرار دهد و در آويختن به پردة كعبه، مغفرت طلبي و امان خواهي را در نظرآورد، همچون خطا كاري كه دست به دامان كسي مي‌آويزد و بخشايش و عفو مي‌طلبد و مي‌نالد و خود را بي‌پناه جلوه مي‌‌دهد. در نظر آورد كه جز با بخشايش و امان از عذاب، دست از دامان كعبه نكشد!

\* سعي

سعي ميان صفا و مروه در آستانة خانة خدا، رفت و آمد يك بنده در آستانة يك فرمانروا را به ياد مي‌آورد كه براي اظهار خلوص در خدمت و به اميد نگاه لطف مولايش چنين مي‌كند؛ بنده‌اي كه نمي‌داند بالأخره مولا او را به حضور مي‌پذيرد يا ردّ مي‌كند؟ از نظر ديگر، حاجي هنگام رفت و آمد ميان صفا و مروه، خود را در عرصات قيامت و محشر ببيند كه در ترازوي حساب آن روز، بين كفة حسنات و سيئات در تردّد است، تا كدام برتر آيد و گرفتار عذاب يا مشمول آمرزش شود.

\* وقوف در عرفات

وقتي در عرفات، ازدحام جمعيت و ناله‌هاي مردم به زبان‌هاي مختلف و حركت دسته دستة زائران در پي قافله‌داران را مي بيند، از قيامت و گرد آمدن امّت‌ها پيرامون پيامبران و پيشوايان خودشان ياد كند كه هر گروهي به اميد شفاعت پيشواي خود، در حالت ميان ردّ و قبول‌اند. پس در دل، به درگاه خدا بنالد تا از زمرة بخشودگان و برخورداران از رحمت الهي به شمار آيد و در آن موقف رحمت، دست خالي نماند. درعرفات، قطعاً دلسوختگان و صاحبدلاني حضور دارند. وقتي دل‌هاي همة آنان به درگاه خدا نالان شود و تضرّع كند و دست‌ها و ديده‌ها به درگاه الهي باشد، بي‌گمان نا اميد و محروم نخواهند شد. از اين رو گفته‌اند: از بزرگ‌ترين گناهان آن است كه حاجي در عرفات حضور يابد و خيال كند خداوند او را نيامرزيده است!

راز حج اين است كه هم‌صدايي و هم ناله شدن اوليا و فرزانگاني كه از همه جاي دنيا به آن محضر آمده‌اند، تحقّق يابد؛ از اين رو، پيامبر خدا(ص) فرموده‌اند: حج، عرفه است! (الحّجُ عرفة) هيچ چيز مانند اين هم دلي و هم‌نوايي بندگان خالص در آن سطح گسترده و دريك‌جا، رحمت خدا را نازل نمي‌كند.

\* رمي جمرات

در رمي جمرات، قصد كن كه به عنوان اظهار بندگي و عبوديت، تسليم محض در برابر فرماني و در پي امتثال امر خدايي، بي‌آن‌كه جز خواست آن معبود را دخالت دركار دهي؛ مانند ابراهيم خليل كه وقتي به اين محل رسيد تا فرمان را اجرا كند، ابليس بر او ظاهر شد تا حجش را خراب نمايد و او را دچار نافرماني خدا سازد. امّا آن حضرت به امر پروردگار او را با سنگ طرد كرد و از خود راند. مپندار كه شيطان سراغ تو نخواهد آمد! كه خود اين توهّم، نيرنگي شيطاني است تا مغرورت كند. شيطان القا مي‌‌كند كه اين سنگ افكندن چه ثمري دارد؟ و كاري شبيه بازيچه است. امّا اعتنا نكن و او را از خود بران و بدان كه گرچه در ظاهر به جمرات سنگ مي‌افكني، ولي باطن آن، طرد و ردّ شيطان و شكستن كمر اوست و ناکام کردن شيطان جز با امتثال امر خدا نيست.

\* قرباني

قرباني، راه و گامي است به قرب الهي، پس قرباني كامل انجام ده و اميد داشته باش كه در مقابل هر عضوي از آن، همان عضو تو از آتش دوزخ رهايي مي‌يابد؛ آنگونه كه در روايات وعده داده‌اند. پس هر چه قرباني كامل‌تر و اجزاي آن برتر باشد، بهتر تو را از آتش دوزخ مي‌رهاند.

\* زيارت مدينه

وقتي نگاهت به ديوارهاي شهر مي‌افتد، به ياد آر كه اين شهر برگزيدة خدا براي حبيبش محمد(ص) است كه وي به سوي اين شهر هجرت كرد و در آن، احكام و شرايع الهي را بنيان نهاد و با دشمنان حق جنگيد و دين خدا را تا واپسين لحظات حيات، آشكار ساخت؛ شهري كه تربت و مزار پيامبر در آن است.

در اين شهر، به ياد آور كه قدم جاي پاي پيامبر مي‌گذاري، پس آهسته و با وقار گام بگذار و عبور و راه‌رفتن او را در كوچه‌ها و گذرهاي مدينه يادكن و خشوع و آرامش قلبي او را به ياد آور و صدا را در اين شهر بلند مكن. از آنان يادكن كه افتخار هم صحبتي و هم نشيني و ديدار او و شنيدن كلماتش را داشتند و حسرت بخور كه تو از اين نعمت محروم بوده‌اي. به ياد آور كه اگر توفيق ديدن جمالش را در دنيا نداشتي، شايد در آخرت هم از ديدارش محروم باشي و به خاطر كارهايت، در آن سرا نيز ميان تو و او فاصله‌ افتد.

امّا اميدوار باش، حال كه از شهر و ديار خود به قصد زيارت او آمده‌اي و تنها انگيزة تو شوق ديدار و عشق ديدن آثار او بوده است، خدا هم تو را به ديدة رحمت بنگرد. چون به مسجد پيامبر برسي، به ياد آور كه اوّلين واجب الهي در اين صحنه و عرصه برپا شده و به رحمت خدا اميدوار باش و چه مناسب است كه مؤمن در اين ديار، «خشوع دل» داشته باشد.

وقتي حضرت رسول(ص) را زيارت مي‌كني. خود را چنان بپندار كه در محضرش ايستاده‌اي و آن حضرت، حضور و زيارت و سلام تو را مي‌بيند و مي‌شنود و پاسخ مي‌دهد. سيماي او را در نظر آور، رتبه و مقام والايش را در دل خود تصوّر كن و به او سلام ده.

در حديث است كه فرمود: «هركس بر من يك بار صلوات و درود فرستد، خداوند ده‌ بار بر او صلوات مي‌فرستد.»5 وقتي كسي از دور بر او درود فرستد، چنين پاداشي مي‌يابد. پس آن‌كه راه‌ها پيموده و به شوق پيامبر سختي‌ها كشيده و در مدينه كنار مزارش حضور يافته، چه پاداشي خواهد داشت؟!

آنگاه نزديک «منبر» برو و تصوّر كن كه پيامبر خدا(ص) بر آن صعود كرده و مهاجران و انصار پيرامونش حلقه زده‌اند و آن حضرت، ايشان را به طاعت خدا دعوت مي‌‌كند. از خدا بخواه در قيامت نيز ميان تو و او جدايي نيندازد.

وقتي همة اين آداب را عمل كردي، بازهم در دل خود محزون و بيمناك باش، چون نمي‌داني كه حج تو پذيرفته شده و در زمرة محبوباني يا ردّ شده و در جمع مطرودان ايستاده‌اي! به دلت رجوع كن و به اعمالت بنگر، خواهي فهميد كه از كدام گروهي. اگر از اين دنياي فريبكار، دل زده‌اي و به انس با خدا شيفته‌تر گشته‌اي و اعمالت مطابق با شرع بوده، اطمينان داشته باش كه قبول شده است؛ چرا كه خداوند جز از محبوبش نمي‌پذيرد و هركه را دوست بدارد آثار محبتش بر او آشكار مي‌گردد و او را از دام‌‌هاي شيطان مي‌رهاند.

و... اگر جز اين باشي، بترس كه مردود شوي و از اين سفر، جز رنج باديه و خستگي راه، برايت باقي نماند.

پی نوشت ‌ ها:

1. محجة البيضاء، ج2، صص208 ـ 145

2. همان، ص189

3. نساء : 100، {وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَي ا‌للهِ وَ رَسُولِهِ ‏...} .

4. به نقل از حاكم در مستدرك، ج1، ص457

5. سنن نسائي، ج3، ص50